

## کلنگی کردن ایران یا گذار به دموکراسی: مسأله این است

در گفت و گوی ناقدانه باید دقیقاً "محل نزاع" را روشن کرد. به طور طبیعی طرفین بر سر مواردی که توافق دارند، نزاع نمی کنند. نزاع بر سر موارد اختلاف است. در رابطه ی با جمهوری اسلامی و آینده نیز اگر قرار بر گفت و گو است، باید محل نزاع را دقیقاً روشن کرد که کجا قرار دارد؟ افراد و گروه ها می توانند به گزاره های زیر نگر بسته و مواردی را که نادرست تلقی می کنند، مورد نقد قرار دهند تا گفت و گویی درگیرد.

**یکم- گزاره ی توصیفی/تبیینی:** جمهوری اسلامی یکی از مصادیق نظام های غیر دموکراتیک (دیکتاتوری نظامی؟ ، دیکتاتوری توتالیتز و فاشیستی؟ ، دیکتاتوری سلطانی؟ ، و...) است.

**دوم- گزاره ی تجویزی/توصیه ای:** باید از نظام استبدادی جمهوری اسلامی به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر- که نظامی سکولار است- عبور/گذار کرد.

**سوم- جامعه شناسی سیاسی-** براساس تجربه های تاریخی گذار از نظام های غیر دموکراتیک به نظام های دموکراتیک- راه های گذار به دموکراسی و تثبیت آن را تئوریزه کرده و می کند. در موج اول با سه مدل متفاوت انگلیسی ، فرانسوی و آمریکایی گذار به دموکراسی مواجه هستیم. در موج سوم که از ۱۹۷۵ آغاز شده ، نیز با اشکال متفاوتی از گذار به دموکراسی مواجه بوده ایم. جامعه شناسان، به جای خیال بافی، تجربه های روی داده را توصیف و تبیین کرده و راه های متفاوت را گونه بندی می کنند. به همین دلیل از تجربه های اروپای شرقی سابق، اسپانیا، شیلی، برزیل، افریقای جنوبی و... سخن گفته می شود.

مقاله هایی چون "راه های پیش روی جنبش سبز" (**تک افتادگی و تنهایی، تاکتیک ها و استراتژی های گذار ایران به دموکراسی، نشر گردون**)، "**راه حل بالایی ها و یائینی ها برای نجات ایران و ایرانیان** ، "**سازش با حکومت استبدادی؟**" و... بر اساس چنین تجربه هایی راه گذار ایران به دموکراسی را بازگو می کنند. اما موضوع اساسی این است که راه/راه های گذار ایران به دموکراسی در میان مخالفان جدی گرفته نشده و آن چنان که شایسته است پیرامون آن نظرورزی نمی کنند.

**چهارم-** سه گروه را باید از یکدیگر تفکیک کرد: فعال حقوق بشر، روشنفکر قلمرو عمومی ، اپوزیسیون (رجوع شود به "**تفاوت های روشنفکر قلمرو عمومی و فعال سیاسی حزبی/سازمانی**" و "**اپوزیسیون همسو و لیبرالیته کردن ایران**"). هیچ کس را نمی توان مجبور کرد که در یکی از این انواع قرار گیرد، هر کس خود باید آزادانه تصمیم بگیرد که چه نقشی را می خواهد بازی کند. اگر کسی می خواهد اپوزیسیون باشد، باید بداند که چند مقاله و سخنرانی فرد را تبدیل به اپوزیسیون نمی کند. سازمان مجاهدین خلق، سلطنت طلب ها - هر قضاوتی که درباره ی آنها داشته باشیم- از گروه های اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستند. می خواهند رژیم را پائین کشیده و جانشین آن شوند.

**پنجم-** اصلاح طلبان- به دلایل نظری و عملی- از براندازی جمهوری اسلامی دفاع نمی کنند. به تعبیر دیگر، رژیم هر قدر هم که سرکوبگر و متصلب باشد(یعنی همه ی راه های اصلاح را بسته باشد)، باز هم اصلاح طلبی را تنها راه دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی به شمار می آورند. به تعبیر دوم، اصلاح طلبی روشی فی نفسه مطلوب برای دگرگونی با کمترین هزینه است، نه صرف به قدرت رسیدن یک جناح.

ساختار شکنان طرفدار سرنگونی جمهوری اسلامی حق دارند نظرات آنها را نقد کنند، اما اخلاقاً حق ندارند در کشورهای توسعه یافته ی غربی نشسته و از اصلاح طلبان بخواهند که به جای آنان جمهوری اسلامی را سرنگون سازند(رجوع شود به مقاله ی "[قضاوت اخلاقی درباره ی انتظارها و کنش های سیاسی](#)"). اصلاح طلبان کاری را که درست تشخیص داده انجام می دهند(بعید است آنان که هیچ هزینه ای پرداخت نکرده اند، بتوانند تاج زاده و قدیانی و موسوی و کروی و عبدالله نوری را ترسو به شمار آورند). اگر قرار بر سرنگونی رژیم است، من/مای معتقد به سرنگونی، باید رژیم را سرنگون سازم/سازیم. اما روشن است که از واشنگتن، لس آنجلس، پاریس، لندن، استکهلم، پراگ، برلین، و... نمی توان رژیم را سرنگون ساخت. برای سرنگونی رژیم، من/مای معتقد به سرنگونی، باید در ایران از طریق مجموعه اقداماتی رژیم را سرنگون سازم/سازیم. هیچ تحلیل گری هم نمی تواند با تحلیل مسائل، مانع حضور ساختار شکنان در ایران- برای سرنگونی جمهوری اسلامی- شود.

**ششم-** از ابتدای قرن بیست و یکم، دولت های غربی و متحدانشان نقش مهمی در تحولات منطقه ی خاورمیانه بازی کرده اند. آنها تحت پوشش "ساختن خاورمیانه ی جدید"، مبارزه ی با تروریسم و مبارزه ی با سلاح های گشتار جمعی، **کلنگی کردن منطقه** - افغانستان، عراق، لیبی، سوریه- را آغاز کردند. دولت آمریکا به تنهایی **چند تریلیون دلار** در این راه هزینه کرده و بیش از ۵۰۰۰ هزار کشته داده است (۴۵۰۰ کشته و ۳۲۰۰۰ زخمی فقط در عراق). با این همه، اینک تا حدودی پیامدهای فاجعه بار کلنگی کردن منطقه روشن شده است. هیلاری کلینتون گوشزد کرد که تسلیحات لیبی به دست گروه های افراطی تروریست در سطح منطقه افتاده است. **سازمان دیده بان حقوق بشر** نیز پخش ذخایر تسلیحاتی رژیم قذافی در کل منطقه را بزرگترین حادثه از این نوع در زمان ما به شمار آورده و گفته است: این سلاح ها در ده سال آینده منطقه را در معرض خطر قرار خواهد داد. اسلام گرایان افراطی از کل جهان(حتی آمریکا) راهی سوریه شده و آن کشور را محل جهاد به شمار می آورند. در تونس **فتوایی** توضیح شده است که در آن از زنان درخواست شده برای مدتی کوتاه به عنوان "متعه" خود را در اختیار جهادگران قرار دهند. تعدادی از زنان به استقبال این فتوا رفته اند.

تونی بلر یکی از مهمترین رهبران کلنگی کننده ی منطقه بود. او حال که سوریه کلنگی شده، نه تنها فرمان حمله ی نظامی به آن کشور را **صادر می کند**، بلکه **می گوید**، پس از سوریه نوبت ایران است و این جنگ یک نسل طول خواهد کشید:

"در حال حاضر که جهان با مشکلات مشابهی در خصوص ایران و سوریه روبروست درک پیچیدگی های کامل این تصمیم گیری حیاتی است. به نوعی در حال حاضر تلاش من این است مردم متوجه ی پیچیدگی و دشواری این تصمیم گیری شوند. اگر این موضوع را نفهمیم نمی توانیم درباره ی رشته مشکلات مشابهی

که در چند سال آینده پیش خواهد آمد تصمیم درستی بگیریم. چنین مشکلی را امروز در سوریه داریم و در آینده در ایران... ما در میانه‌ی این درگیری هستیم که یک نسل طول خواهد کشید و دشوار و سخت خواهد بود".

ناقدان بریتانیایی پیامدهای فاجعه‌ی ای را که آفریده (از جمله این که: ۱۷۶ تا ۱۸۹ هزار عراقی کشته شده و چند برابر آن زخمی شده اند، پنتاگون در اداره‌ی [شکنجه گاه های عراق](#) نقش مستقیم داشته است) در برابرش قرار داده و از او می خواهند که مسئولیت اعمالش را بپذیرد. اما بلر، بار مسئولیت را از دوش کلنگی کاران و کلنگی گری برداشته و - نژادپرستانه- به "ماهیت" جوامع خاورمیانه و مردم آن نسبت می دهد. [می گوید:](#)

"این بزرگترین سفسطه در سراسر این بحث است، که در واقع این ایده است که اگر شما تصمیمات متفاوتی می گرفتید تمام قضیه به صورت کاملاً مطلوبی از آب در می آمد. طبیعتاً همیشه می توان گفت که اگر این کار یا آن کار را انجام می دادید، آن وقت ممکن بود بهتر شود. آن چیزی که من سفسطه می نامم، و آن هم سفسطه‌ی بسیار بزرگ، باور به این است که مداخله‌ی مثل کوزوو یا صربستان نمی داشتید، تفاوت میان آن دو مثال و عراق و افغانستان نه در **طبیعت** برنامه ریزی و تصمیم گیری بلکه به **طبیعت** خود آن جامعه و نیروهای عامل در درون آن ارتباط دارد".

مستقل از دولت های منطقه (عربستان سعودی، قطر، ترکیه و...)، دولت های غربی چند میلیارد دلار در اختیار مخالفان رژیم جنایتکار بشار اسد قرار داده اند. [روزنامه ی وال استریت ژورنال](#) ۹۲/۱/۲ از افزایش فعالیت های سازمان CIA در سوریه خبر داده که چگونه از نیروهای مسلح همسوی با خود حمایت به عمل می آورد. به نوشته ی [روزنامه ی نیویورک تایمز](#) ۹۲/۱/۴، با هماهنگی سازمان CIA فقط در سال ۲۰۱۲، بیش از ۳۵۰۰ تن تسلیحات از سوی دولت ها در اختیار مخالفان رژیم جبار سوریه قرار گرفته است. "[موسسه بین المللی صلح استکهلم](#)" نیز حجم تسلیحات و تجهیزات نظامی ارسال شده برای شورشیان سوریه را بیش از ۳۵۰۰ تن بر آورد کرده است. قطر و عربستان سعودی، نیروهای سلفی چون جبهه النصره را آموزش نظامی داده و به گفته ی مقامات آمریکایی به خبرگزاری آسوشیتدپرس، دولت آن کشور نیز از ماه ها پیش نیروهای همسوی با خود را در اردن آموزش نظامی داده و به [سوریه گسیل می کند](#).

پرسش این است: دولت ها چگونه می توانند کشوری را کاملاً کلنگی کرده، ویران سازند، موجب رشد تروریسم شده، جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت- از هر دو سو (رژیم و مخالفانش)- صورت بگیرد؛ بعد مدعی شوند که این پیامدها، ناشی از طبیعت/ماهیت این جوامع است، نه کلنگی کردن ما؟

**هفتم-** کلنگی کردن افغانستان، عراق، لیبی و سوریه، نظام های دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر نیافرید. کلنگی کردن ایران هم دموکراسی آفرین نیست. پیامد این امر نابودی ایران و ایرانیان- و به احتمال زیاد تجزیه ی ایران- خواهد بود. جرج بوش هرگونه مذاکره ی با طالبان را رد کرد، آنها را در لیست گروه های تروریستی قرار داد، افغانستان را کلنگی کرد، بعدها، دولت آمریکا آنها را از لیست گروه

های تروریستی خارج کرد، وارد مذاکره ی با آنها شد تا در حکومت افغانستان شریکشان سازد. پرسش مهم این است: اگر قرار است یک دهه جامعه ای را کلنگی کرده و در نهایت به این نتیجه برسید که بخشی از جامعه(طالبان) را نمی توان حذف کرد و چاره ای جز وارد کردن آنان به قدرت وجود ندارد، چرا از ابتدا با آنها وارد گفت و گو نشده تا این فجایع آفریده نشود؟

**هشتم-** بخشی از هواداران سرنگونی جمهوری اسلامی دقیقاً از کلنگی کردن ایران دفاع می کنند. این گروه،

**الف:** حاضر به حضور در ایران و سرنگونی رژیم نیست.

**ب:** این مدعا را تئوریزه می کند که مردم ایران نمی توانند جمهوری اسلامی را سرنگون سازند.

**پ:** مردم ایران را زنان ناتوان و کودکان نابالغ تحت سلطه ی شوهر قلداری قلمداد می کنند که ارتش آمریکا باید آنان را نجات دهد.

**ت:** کشته و زخمی و آواره شدن میلیون ها ایرانی در اثر تهاجم نظامی به ایران را فاقد اهمیت به شمار می آورند، چون هدف(سرنگونی جمهوری اسلامی)، وسیله را توجیه می کند.

**ث:** می گویند که دولت های غربی باید اپوزیسیون را مورد حمایت مالی قرار دهند.

**ج:** دولت آمریکا باید- برای سرنگونی دولت یاغی جمهوری اسلامی- اپوزیسیون همسوی با خود را بسازد.

**چ:** اگر دولت های خارجی ایران را مورد تهاجم نظامی قرار دهند، "متجاوز" نیستند.

**ح:** نیروهای ایرانی ای که با دولت متجاوز به ایران همکاری عملی می کنند، "خائن" نیستند.

**خ:** خشونت های اپوزیسیون سوریه "موجه" است و اپوزیسیون ایرانی هم باید از آن بیاموزد.

**د:** ایران باید تحت تحریم های فلج کننده(نفت در برابر غذا) قرار گیرد و مردم هزینه بدهند تا از شر دیکتاتوری جمهوری اسلامی رها شوند و به آزادی و حاکمیت ملی دست یابند.

**ذ:** ایران باید تجزیه شود.

**ر:** هر کس با این مدعیات مخالف باشد و پیامدهای این طرح را توضیح دهد، محافظه کار، ترساننده ی مردم و طرفدار دیکتاتورها است(مستندات تمامی این مدعیات وجود دارد).

**نهم-** اما با این نوع گفتارها نمی توان دولت های غربی را وادار به تهاجم نظامی به ایران کرد. برای کلنگی کردن ایران، مدعیات دیگری لازم است. مارکس **هیجدهم برومر لئوی بنایارت** را با این جملات آغاز می کند:

"هگل، در جایی، بر این نکته انگشت گذاشته است که همه ی شخصیت های بزرگ تاریخ جهان، به اصطلاح، دوبار به صحنه می آیند؛ وی فراموش کرده است اضافه کند که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت نمایش خنده دار" (کارل مارکس، **هیجدهم برومر لئوی بناپارت**، ترجمه ی باقر پرهام، نشر مرکز، ص ۱۰).

گروهی از مخالفان صدام حسین که بر این باور بودند که به هیچ صورتی قادر به سرنگونی رژیم بعثی عراق نیستند، آگاهانه به رهبران آمریکا دروغ می گفتند که صدام دارای سلاح های کشتار جمعی است (رجوع شود به مقاله "**جنگ عراق؛ نقش دو جاسوس دروغگو**". خصوصاً به فیلم مستند جدید "**جاسوسانی که دنیا را فریب دادند**" بنگرید). این گونه بود که این شخصیت ها تراژدی به وجود آوردند.

بخشی از اپوزیسیون ایرانی که در حال تکرار همان نقش است، تاکنون کمدی آفریده است. می گویند، ایران از سال ۱۳۶۰ در حال ساختن بمب اتمی است، ایران در حال استفاده ی نظامی از انرژی هسته ای است، برنامه ی هسته ای ایران وارد مرحله ی نظامی **تعیین کننده** ای شده است، ایران تهدیدی علیه صلح و ثبات جهانی است، با ده دلیل می توان اثبات کرد که خامنه ای در حال ساختن بمب اتمی است و...

این سخنان، تنها مدعیاتی است که می تواند به تجاوز نظامی و بمباران ایران منتهی شود. اما چرا تکرار "تراژدی عراقی" به "کمدی ایرانی" منتهی شده است؟ برای این که:

مطابق گزارش ۱۷ نهاد اطلاعاتی و امنیتی آمریکا در سال ۲۰۰۷، ایران از سال ۲۰۰۳ به بعد، هیچ گونه فعالیت نظامی در زمینه ی هسته ای نداشته است. این گزارش، در سال ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ مجدداً از سوی نهادهای اطلاعاتی و امنیتی آمریکا تأیید شد.

در مرداد ماه سال ۱۳۹۱، سخنگوی شورای امنیت ملی کاخ سفید به رویترز **گفت جمهوری اسلامی نه در آستانه ی دستیابی به سلاح هسته ای است و نه تاکنون تصمیمی در این باره گرفته است**. در مناظره های انتخابات ریاست جمهوری میان معاون اوپاما- جوبایدن- و معاون رامن- پل رایان - درباره ی پروژه ی هسته ای ایران، بایدن خطاب به او **گفت**:

منابع نظامی و اطلاعاتی اسرائیل و آمریکا کاملاً با یکدیگر توافق دارند که ایران فاصله ی بسیار زیادی با ساخت سلاح هسته ای دارد. در این باره هیچ اختلاف نظری میان ما وجود ندارد. ایران نه تنها به حجم زیادی اورانیوم غنی شده ی بالای ۲۰ درصد نیازمند است، بلکه نیازمند تسلیحات استفاده ی از آن است. **اینک آنها فاقد چنین تسلیحاتی هستند و اگر بخواهند ساختن چنین تسلیحاتی را آغاز کنند، ما و اسرائیلی ها آگاه خواهیم شد**. بنابراین هیاهو به راه انداختن در این مورد برای چیست؟

جیمز کلیر- مدیر اطلاعات ملی آمریکا- در آخرین گزارش سالانه ی خود به **کنگره نوشته است**:

"ارزیابی ما این است که ایران نمی تواند مواد هسته ای تحت نظر آژانس بین المللی انرژی اتمی را تغییر دهد و آنها را به اورانیوم غنی شده مناسب و در حجم لازم برای تولید سلاح تبدیل کند، پیش از آن که این

اقدامش فاش شود". ایران می خواهد توانایی تولید سلاح اتمی را به دست آورد تا اگر لازم شد و تصمیم گرفت بتواند آن را تولید کند، "اما ما نمی دانیم که آیا در نهایت چنین تصمیمی خواهد گرفت یا نه".

اساساً محل نزاع، غنی سازی اورانیوم ۲۰ درصدی است، نه ساختن بمب اتمی یا استفاده ی نظامی از انرژی هسته ای که به گفته ی این بخش از مخالفان، جمهوری اسلامی دو سال پیش به مرحله ی تعیین کننده ای در آن رسید و تمام شد. سه تن از مخالفان جدی برنامه ی هسته ای ایران- دیوید آلبرایت) کارشناس ارشد هسته ای و رئیس مرکز پژوهشی موسسه علوم و امنیت بین المللی)، مارک دبوویتز(مدیر مرکز پژوهشی بنیاد دفاع از دموکراسی) و اورده کیتیری(استاد حقوق بین الملل در دانشگاه آریزونا)- طی مقاله ای مشترک در [وال استریت جورنال](#) ۱۳۹۲/۱/۶ گفته اند که آمریکا نباید اجازه دهد ایران به مرحله ی تعیین کننده برسد. مرحله ی تعیین کننده از نظر آنان، تولید میزان کافی اورانیوم با غلظت بالا یا پلوتونیوم است که با سرعت زیاد قابل دست یابی باشد. اما این توانایی یا حتی داشتن حد معینی از اورانیوم و پلوتونیوم به معنای بمب اتمی نیست. به همین دلیل آن سه نوشته اند اگر ایران اورانیوم کافی با غلظت بالا یا پلوتونیوم لازم را تولید کرده باشد، برای غرب متوقف کردن حرکت ایران به سوی تولید کامل بمب هسته ای بسیار دشوارتر خواهد بود. در حالی که هم اکنون بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی از دو مرکز غنی سازی اورانیوم در ایران به طور هفتگی و از مرکز سوم هر دو هفته یک بار بازرسی می کنند.

از سوی دیگر، یک گروه ۲۰ نفره از پژوهشگران بین المللی به سرپرستی مایکل اشمیت- استاد حقوق بین الملل در کالج نبرد دریایی آمریکا (نیوپورت، رودآیلند)- گزارشی تحت عنوان "[راهنمای تالین پیرامون قوانین بین المللی نافذ در مورد جنگ افزارهای سایبری](#)" به سفارش سازمان ناتو تهیه کرده اند. آنان، حمله به تأسیسات اتمی ایران با بدافزار استاکسنت[توسط دولت های آمریکا و اسرائیل] را "[توسل به زور](#)" به شمار آورده اند که این حمله احتمالاً نقض قوانین بین المللی بوده است.

اپوزیسیون طرفدار کلنگی کردن ایران باید بدانند، اولاً: اوباما و تیم اش با جرج و بوش تیم اش تفاوت دارند. ثانیاً: اقتضای سازمان CIA در افسانه سازی برای عراق، موجب شده است که دیگر به سادگی فریب کمدی سازان را نخورند.

**دهم- نتیجه:** بدین ترتیب، محل نزاع دیکتاتوری/استبدادی بودن رژیم جمهوری اسلامی نیست، محل نزاع ، چگونگی عبور از جمهوری اسلامی است. یک گروه برای گذار به دموکراسی مبارزه می کند و می داند که بدون قدرتمند ساختن مردم از طریق سازمان یابی متنوع و متکثر آنان و ایجاد موازنه ی قوا میان دولت و جامعه ی مدنی، دموکراسی ای در کار نخواهد بود. رژیم استبدادی هیچ گاه با مخالفان فاقد قدرت مذاکره و سازش نخواهد کرد، مخالفان از طریق بسیج اجتماعی و نافرمانی مدنی رژیم را مجبور به مذاکره و سازش جهت برگزاری "[انتخابات آزاد منتهی به انتقال قدرت](#)" می کنند. انتخاباتی که همه- از جمله حاکمان خودکامه- در آن شرکت داشته و هیچ گروهی از داوری مردم محروم نمی شود.

اما بخشی از اپوزیسیون مانند شیعیان محافظه کار، به انتظار امام زمان آمریکا نشسته اند که به جای آنها جمهوری اسلامی را سرنگون و ایران را کلنگی سازد (رجوع شود به مقاله "[آمریکا شیفتگی امام زمانی](#)")

ایرانی" اما از راه کلنگی کردن ایران نمی توان به دموکراسی دست یافت، بلکه می توان میلیون ها ایرانی را کشته و زخمی و آواره کرد و ایران را هم از طریق تجزیه به بایگانی تاریخ سپرد. اگر اپوزیسیون مخالف کلنگی کردن ایران است- که هر ایران دوستی چنین است- می بایست از راه های گذار از جمهوری اسلامی به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر سخن بگوید. آه و ناله و خشم و کینه و نفرت و انتقام دموکراسی ساز نیست.

منبع: رادیو فردا، ۱۳۹۲/۱/۹